روزنامه شرق

جامعه . گزارش

بخاری کلاس ۳بار آتش گرفته بود — صفحه ۸

و عشقت پیروزی آدمی است... — صفحه ۹

عرض هست، ارز نیست — صفحه ۱۰

عکس‌ها: مهدی حسنی، شرق

گزارش «شرق» از آخرین وضعیت کودکان پیرانشهری در آستانه سال تحصیلی

بوی «مهر» به مشام «شین‌آباد» نرسید

محمدحسین نجاتی

ناهار را میهمان خانه «سیما» شدیم. به شین‌آباد که رسیدیم، «سیدمحمد» پدر «سیما» سر قرار، کنار «مدرسه انقلاب اسلامی شین‌آباد» حاضر بود. به سیگارش پک‌های عمیقی می‌زد. راه مدرسه تا خانه به اندازه دودکردن یک سیگار بود. چشمانم را درویش کردم، «یالله» گفتم وارد خانه‌اش شدم. حیاط خانه «سیدمحمد» حسابی برق می‌زد و برای لحظاتی زیر پایم را خالی کرد. سیما در چارچوب در حیاط ایستاده بود و به نشانه سلام سر تکان می‌داد. چهره‌اش عجیب‌تر از آن چیزی بود که تصور می‌کردم. ابروهایش نصفه شده بود. لاله‌های گوشش کامل نبود. از بینی تنها یک بند انگشتی باقی مانده بود. دست‌ها مچاله و صورتش به شکلی بود که حتی ایده‌آلیست‌ترین ذهن‌ها هم نمی‌توانست تصور کند، سیما شادکام قبل از ۱۵ آذر سال ۱۳۹۱، روزی که مدرسه انقلاب اسلامی شین‌آباد در آتش سوخت، چه چهره‌ای داشته است. برای ثانیه‌هایی لکنت گرفتم. روی زانو نشسته بودم و می‌خواستم به او سلام کنم. دستش را دراز کرد و با او دست دادم و روزگار این روزهایش را لمس کردم. خوشامدگویی مادر «سیما» مرا به هوش آورد. خانه سیدمحمد یک حیاط پنج‌متری دارد و تنها یک هال ۴۰متری و آشپزخانه‌ای عاریتی در انتهای خانه که ۹ ماهی می‌شود، سیما پا در آن نگذاشته است. کولری کوچک و نو. سیدمحمد می‌گوید ۲۵۰هزارتومان در این بی‌پولی خرج کرده است تا سیما شب‌ها روبه‌روی آن بخوابد. مادر سیما در طول چهار تا پنج‌ساعتی که در خانه آنها بودیم، چهار تا پنج‌دقیقه به هال خانه آمد و با هر بار اشاره سیدمحمد سینی چایی‌ای با خود می‌آورد. هنوز هم در عجبم که چطور در کوتاه‌ترین زمان سفره‌ای رنگین برای ما پهن کرد. مادر سیما آنقدر کم‌حرف است که به سختی می‌توانم سراغی از حال و احوال روحی سیما از او بگیرم. درگیر و دار کنار آمدن با فضا بودیم که علی‌آقا وارد خانه سیدمحمد شد. چاق‌سلامتی‌مان با او نیمه‌کاره رها شد. علی‌آقا پدر نادیا صالح همراه با نادیا آمده بود. محو صورت نادیا شدم. گوشت‌های اضافه صورتش را تصرف کرده‌اند و آنقدر خوش برخورد است که مثل آدم بزرگ‌ها، عصا قورت داده به ما می‌گوید: «رسیدن بخیر». علی صالح پدر نادیا نشسته سیگارش را روشن می‌کند و می‌گوید: «از این طرفا» به او می‌گویم که سال تحصیلی نزدیک است، دولت تغییر کرده و آمده‌ایم تا از وضعیت و حال و روز دختران گزارشی تهیه کنیم. چشمانش برق می‌زد و بی‌اختیار پیشانی‌ام را می‌بوسد. سیما و نادیا برای لحظاتی غیب می‌شوند. سیدمحمد شادکام پدر سیما و علی صالح پدر نادیا در کسری از ثانیه سفره دلشان را باز می‌کنند؛ از روزی که دوان‌دوان پشت آمبولانس‌های پادگان نظامی پسوه در نزدیکی پیرانشهر خود را به ارومیه رساندند. از لحظاتی که به ارومیه رسیدند و دختران را به تبریز برده بودند. از ملاقات با دخترانی که تمام بدنشان پانسمان شده بود و آنها پشت شیشه‌های آی‌سی‌یو نظاره‌گر زیبایی ازدست‌رفته دخترکانشان بودند. از ماه‌هایی که در اصفهان بودند و دختران زیر دستگاه‌های پرفشار اکسیژن. روزهایی که در تهران ساعت‌ها پشت در دفتر وزیر منتظر امضایی بودند تا دختران عمل جراحی کنند و درگیری‌های وعده‌های عقب‌افتاده نقدشدن فاکتورهای رفت‌وآمدشان به تهران و اصفهان در آموزش‌وپرورش پیرانشهر. همزمان با باز شدن سفره دل پدرها، زیرسیگاری پر و پرتر می‌شود. سیدمحمد وسط حرف‌هایش، عکس‌های بزرگ از گرفتگی رگ قلبش را نشان می‌دهد، که هفته‌ها او را راهی بیمارستان کرد. علی‌آقا نامه‌ای را از جیبش در می‌آورد، که والدین ۱۲ کودک پیرانشهری که اوضاع بدتری نسبت به دیگر دانش‌آموزان دارند را نشان می‌دهد، که در آن از آموزش‌وپرورش پیرانشهر تقاضا شده، فاکتورهای آنها را زودتر نقد کنند، تا پولش را به زخمی بزنند. همزمان سیدمحمد درجه صدایش را پایین‌تر می‌آورد. زیرچشمی مادر سیما را می‌پاید و آهسته می‌گوید: «راننده لودری بودم در اربیل عراق، روز حادثه در اربیل بودم و یک روز بعد خودم را به تبریز رساندم. ماهی یک‌هزارو۳۰۰دلار حقوق می‌گرفتم و وقتی دلار بالا رفت خوشحال بودم اما حسابی از دماغم درآمد. الان ۹ماهه که بیکار شدم، یک پایم در پیرانشهر است و یک پایم در تهران، قبل از عید نوروز هیچ پولی برای زندگی نداشتم و به اربیل رفتم تا دو هفته‌ای کار کنم اما من را قبول نکردند و گفتند منظم نیستی، چند ماهه حاجی‌حاجی مکه رفتی و حالا که جیبت خالی شده یاد کار افتاده‌ای» علی‌آقا هم دل پری دارد، حرف‌های سیدمحمد را تایید می‌کند و چندتای دیگر هم روی آن می‌گذارد: «حق دارد، مگر می‌شود در این شرایط کار کرد، دخترها درمان می‌خواهند، دارو می‌خواهند، برای رفتن به تهران و اصفهان برای درمان همراه می‌خواهند، اینها پاره‌های تن ما هستند، مگر می‌شود که دختران را برای درمان به تهران بفرستیم و خودمان در اینجا کار کنیم؟» دوباره سینی چایی می‌رسد و سیدمحمد و علی‌آقا سیگاری آتش می‌زنند، هنوز خبری از سیما و نادیا نیست. برای لحظاتی محو دیوارهای خانه سیدمحمد می‌شوم. آیینه خانه در آشپزخانه است، سیدمحمد می‌گوید، سیما دوست ندارد آیینه دم دست باشد. روی دیوار عکس، از جوانی «سیدمحمد» قاب شده است، به شوخی می‌گویم، «جوان بودی‌ها» نه می‌گذارد نه بر می‌دارد و می‌گوید، عکس برای سه سال پیش است. از تعجب چایی داغ را یک دفعه قورت می‌دهم. مگر می‌شود؟ سیدمحمد می‌گوید که می‌شود. او با عکس روی دیوار زمین تا آسمان فرق می‌کند. لپ‌تاپی روی اوپن آشپزخانه به

هنوز خبری از سیما و نادیا نیست. برای لحظاتی محو دیوارهای خانه سیدمحمد می‌شوم. آیینه خانه در آشپزخانه است، سیدمحمد می‌گوید، سیما دوست ندارد آیینه دم دست باشد. روی دیوار عکس، از جوانی «سیدمحمد» قاب شده است، به شوخی می‌گویم، «جوان بودی‌ها» نه می‌گذارد نه بر می‌دارد و می‌گوید، عکس برای سه سال پیش است. از تعجب چایی داغ را یک دفعه قورت می‌دهم. مگر می‌شود؟

سیم شارژ وصل است و نظرم را جلب می‌کند. در پیرانشهر، ماشین‌های شاسی‌بلند به‌وفور دیده می‌شود، جدیدترین موبایل‌ها در دست مردم است. ال‌سی‌دی‌های بزرگ همانند ال‌سی‌دی‌های بزرگ خانه‌های پایتخت است. اما غرق در این فکر می‌شوم، که چطور مدارس این شهر هنوز بخاری نفتی دارند. برای چهار یا پنجمین‌بار سینی چایی تازه‌دم می‌رسد. پدرها یکی در میان کردی و فارسی حرف می‌زنند. خیزی برمی‌دارم تا با مادر سیما هم‌کلام شوم که دختران از راه می‌رسند، سیما و نادیا، با خود آمنه و اسرین را آورده‌اند. خشکم می‌زند. آمنه و اسرین چهره‌ای عجیب‌تر از سیما و نادیا دارند. آمنه پیراهن سبزی پوشیده است و اسرین پیراهن صورتی. از مجموع ۲۸ دانش‌آموز آسیب‌دیده در حادثه آتش‌سوزی مدرسه ابتدایی انقلاب‌اسلامی شین‌آباد، دو دانش‌آموز یعنی سیران یگانه و سارینا رسول‌زاده فوت کردند. از مجموع ۲۶ دانش‌آموز دیگر ۱۴ دانش‌آموز وضعیت بهتری دارند و آثار کمی از سوختگی در بدن و صورت آنها مانده است. اما ۱۲ دانش‌آموز دیگر یعنی فریده امیدوار، آمنه راک، نادیا صالح، مبینا پرکم، آمنه اسماعیل‌پور، مهناز محمدپور، سیما شادکام، سیما مرادی، آرزو طاهرآبادی، شادی ابراهیمیان، اسرین معروفی و اسمعه دروی اوضاع مناسبی ندارند و هرکدام آثاری سوختگی در صورت، گردن، دست و بدن خود دارند. حالا در خانه سیما، علاوه بر خود، نادیا، آمنه و اسرین روبه‌روی ما نشسته‌اند. دیگر با شرایط کنار آمده‌ام. آمنه بیشتر از بقیه دختران آثار سوختگی بر صورت دارد و دوست نزدیک سیماست. همین است که جای تمام عروسک‌های او را بلد است و همه آنها را در هال پهن می‌کند. «سیدمحمد» دوروور دختران می‌چرخد و یکی‌یکی از اوضاع آنها سخن می‌گوید. دست اسرین را می‌گیرد و به ما نشان می‌دهد، که دو انگشت او قطع شده است. با صراحت سخن می‌گوید. می‌گوید احتمال دارد دو انگشت دیگر او نیز قطع شود. به‌آرامی به او تذکر می‌دهم که شاید صحبت‌هایش برای روحیه دختران مناسب نباشد. اما تذکرم کارساز نیست. او کار خودش را می‌کند و با صراحت چشم‌درچشم دختران از وضعیت بد آنها می‌گوید. به سختی بحث را عوض می‌کنم تا در فرصتی بهتر و دور از چشم دختران جویای اوضاع آنها شوم. دختران و پدران خاطره خوبی از شهر اصفهان دارند.

از اصفهان می‌پرسم و سیدمحمد مرا در عمل انجام شده دیگر قرار می‌دهد. می‌گوید فیلمی داریم از انتقال دختران از تبریز به اصفهان و خیز برمی‌دارد به سمت دی‌وی‌دی تا فیلم را برایمان پخش کند. باز هم به‌آرامی به او تذکر می‌دهم که شاید برای روحیه دختران خوب نباشد و می‌گوید مشکلی نیست، خود دختران بارها این فیلم را دیده‌اند. فیلم با آیاتی از قرآن شروع می‌شود و با موسیقی‌ای حماسی، حمیدرضا حاجی‌بابایی وزیر سابق آموزش‌وپرورش وارد بیمارستان می‌شود. دی‌وی‌دی دسته گلی از سوی آموزش‌وپرورش استان اصفهان است که بیش از آنکه تصویری از انتقال کودکان از تبریز به اصفهان را نشان دهد، فیلمی است تبلیغاتی برای حمیدرضا حاجی‌بابایی که چطور عروسک‌ها را در میان کودکان پخش می‌کند. چطور با والدین هم‌کلام می‌شود. چطور به پرستاران و مسوولان آموزش‌وپرورش دستور می‌دهد. همزمان سیدمحمد می‌گوید، این فیلم را باور نکنید.

می‌گوید: «اولین‌باری که به تهران آمدیم، در بیمارستان ۱۵ خرداد مشکلاتی برای ما به وجود آمد که نیاز به امضای نامه‌ای از سوی وزیر آموزش‌وپرورش را داشتیم. اول صبح همراه با سیما به وزارتخانه رفتم و تا ساعت یک ظهر پشت در دفتر وزیر بودیم که به ما گفتند وزیر در اردوگاه شهید باهنر در جماران است. از آنجا به اردوگاه رفتیم تا ساعت هشت شب که وزیر را دیدیم و دستور بستری شدن دختران در بیمارستان ساسان را داد.» سیدمحمد حرفش را قطع می‌کند و چهره سیما در فیلم را نشان می‌دهد. از آن تاریخ در بهمن‌ماه سال گذشته تا امروز صورتش مقدار زیادی گوشت اضافه آورده است. دختران محو دیدن فیلم شده‌اند و مادر سیما در کنار در آشپزخانه نشسته است و دست‌برسر و زانودربغل، همراه دختران فیلم را می‌بینند. مهدی حسنی عکاس روزنامه کم‌کم دوربینش را از کیفش بیرون می‌آورد و مشغول عکاسی از آمنه، سیما، نادیا و اسرین می‌شود و کم‌کم یخ دختران باز می‌شود. سونیا خواهر سیما که یک‌سال از او کوچک‌تر است و روز حادثه تنها کسی بود که خبر آتش‌سوزی را برای مادر سیما و دیگر مادران آورد، در این میان یکه‌تازی می‌کند. شانه‌ای دست دارد و موهای کوتاه سیما را شانه می‌کند تا عکس خوب برای او بسازد. اسرین و آمنه و نادیا همراه سونیا به حیاط کوچک خانه می‌روند تا جوجه‌های حبس شده سیما در حیاط را آزاد کنند و کم‌کم دنیای کودکانه و دخترانه آنها شروع می‌شود. سیما دست‌بند، به‌دست می‌کند. اسرین کیف دستی‌اش را در دست گرفته، تل صورتی‌رنگی بر سر دارد و کلاه صورتی رنگش را بالا و پایین می‌کند. دختران در حیاط ژست‌هایی برای عکس می‌گیرند که آنها را به دنیای دخترانه شان نزدیک‌تر می‌کند. همزمان پدر آمنه و اسرین وارد می‌شوند و جمع پدران جمع‌تر و زیرسیگاری‌ها پرتر می‌شود. دختران در ادامه پای سفره ناهار می‌نشینند، بعد قبول می‌کنند که همراهشان به کلاس نقاشی و فیزیوتراپی در یکی از مراکز خیریه پیرانشهر برویم. در مسیر کلاس نقاشی دختران همگی پشت ماشین شاسی‌بلند سیدمحمد نشسته‌اند و سیدمحمد راه ۱۰ دقیقه را ۲۰ دقیقه‌ای می‌رود. او با نیت از کنار مدرسه انقلاب اسلامی پیرانشهر رد نمی‌شود. علی‌آقا پدر نادیا صالح می‌گوید: «دختران از این مدرسه متنفرند. ۹ماه است نه از کنارش رد شده‌اند و نه پا در این مدرسه گذاشته‌اند.»

ادامه در صفحه ۸

یـادداشت

دیروز و امروز «شین‌آباد»

رسول خضری

دختران مدرسه شین‌آباد این روزها در گیر و دار طی مراحل درمانی خود هستند. ۹ ماه از آن حادثه تلخ گذشته است و هنوز بیم و امیدهایی برای این دختران مرز و بوم وجود دارد و به طور جدی پیگیر اوضاع درمانی و بیمه عمر این دختران هستیم.

من ابتدا از سوی یکی از معلمان مدرسه با خبر شدم که این حادثه اتفاق افتاده است و در ساعات اولیه با توجه به اینکه ۱۶سال در کار طبابت هستم و با توجه به اینکه وضعیت بچه‌ها جدی بود، سعی کردیم شهرهای مجاور و بیمارستان‌ها را هماهنگ کنیم، خوشبختانه انتقال مصدومان در نوع خود رکوردی بود که در عرض دو ساعت ۲۹مصدوم جدی را به ارومیه و بعد به تبریز انتقال بدهیم.

در ساعات اولیه بحث انتقال به ارومیه مطرح شد و هماهنگی ما به‌حدی بود که قبل از ورود کودکان به ارومیه تخت‌ها آماده بود و چون مرکز اصلی درمانی سوانح سوختگی در تبریز مستقر است و یکی از مراکز تخصصی سوختگی در شمال غرب کشور است، هماهنگ کردیم دانش‌آموزانی که اوضاع نامناسب‌تری داشتند به تبریز اعزام شوند. چون ما در کل کشور چهار یا پنج بیمارستان مانند بیمارستان سینای تبریز داریم که بخش «آی‌سی‌یو» مخصوص سوختگی کودکان را دارد. همین امر باعث شد در ابتدا شش نفر از کودکان و بعد در روزهای بعدی ۹دانش‌آموز دیگر را به تبریز فرستادیم.

با این حال در حال حاضر دودسته از دانش‌آموزان وجود دارند که در دسته اول تعدادی از آنها نیاز به جراحی پلاستیک ندارند که بین هفت‌تا هشت‌نفر هستند و با دارو مشکلشان حل می‌شود، اما نزدیک به ۲۰نفر از این دانش‌آموزان قطعا نیاز به جراحی پلاستیک دارند و جراحی خیلی سنگین و خیلی سختی را نخواهند داشت، که متخصصان جراحی پلاستیک به‌خصوص دکتر شاهین محمد صادقی، رییس سابق بیمارستان شهیدبهشتی و یکی از بهترین جراحان پلاستیک کشور هم‌اکنون وضعیت این دانش‌آموزان را پیگیری می‌کنند تا در اولین فرصتی که زمان جراحی پلاستیک باشد، به درمان این دانش‌آموزان بپردازند.

از سوی دیگر آموزش‌وپرورش در حال حاضر برنامه‌ها و تکلیف‌هایی دارد که مربوط به برنامه دوم و سوم توسعه است و نتوانسته اجرایی کند. مثلا در رابطه با بحث مقاوم‌سازی و نوسازی مدارس این وزارتخانه بیش از چهارهزارمیلیاردتومان در سال ۱۳۸۷ از سوی مجلس اعتبار گرفت که بسیار کارایی بالایی داشت، اما امروز شاهد هستیم ۲۰۰هزار کلاس درس مجهز به سیستم گرمایشی مناسب نیستند، پس بر همین اساس نمی‌توان توقع داشت این وزارتخانه مصوبه کمیسیون آموزش مجلس برای اختصاص منابع مالی برای درمان دانش‌آموزان شین‌آباد را به‌طور کامل اجرا کند که البته ما امیدواریم این اتفاق صورت گیرد، به همین دلیل من سعی کردم تا با شکایت‌نامه‌ای که به قوه‌قضاییه از وزارت آموزش‌وپرورش به عنوان نماینده مردم کرده‌ام تا حدی بتوانم ضمانت اجرایی برای این مهم داشته باشیم که امیدوارم دارای بازدارندگی کافی باشد.

ما هیچ، ما نگاه

حال امروز دختران

فریده

فریده امیدوار، از جمله دانش‌آموزان مدرسه شین‌آباد است که اوضاع جسمانی نامناسبی را دارد. فریده تاکنون سه جراحی در دست‌ها، گردن و صورت خود انجام داده است. او متاسفانه در طول روند درمانی خود شش انگشت دستش را از دست داده و سه‌ماه در بیمارستان تخصصی سوختگی در اصفهان زیر دستگاه پرفشار اکسیژن بوده است.

آمنه

آمنه راک، اثرات زیادی از سوختگی در صورت و گردن و بدن خود دارد. او به همراه شش‌دانش‌آموز دیگر دو ماه بعد از وقوع حادثه به بیمارستانی در اصفهان منتقل شد و سوختگی بالای ۵۰درصد داشته است. آمنه سه انگشت خود را در طول روند درمانی خود از دست داده و نیازمند عمل‌های سنگینی در پا و کمر خود نیز هست.

نادیا

بخش زیادی از اثرات سوختگی نادیا صالح، روی صورت و دست اوست. پدر نادیا می‌گوید، او تا دو ماه پیش درگیر بیماری قارچ خونی بوده است و هنوز هم به خاطر این بیماری باید تحت معالجه قرار گیرد. متاسفانه نادیا شنوایی گوش سمت راست خود را از دست داده و مفصل‌های دست و انگشت‌های او خشک شده است و مشخص نیست جراحی دست او می‌تواند باعث حرکت در انگشت‌های دستش شود یا نه. او هفته اول مهر به تهران می‌آید تا تحت عمل جراحی دست و صورت قرار گیرد.

مبینه

مبینه اثرات سوختگی کمتری در صورت خود دارد اما متاسفانه دو لاله گوش خود را از دست داده است و با توجه به پیش‌بینی پزشکان امکان جراحی لاله‌های گوش او وجود ندارد. اثرات سوختگی در دست و پا و کمر مبینا وجود دارد و احتمال دارد با جراحی پلاستیک بخش‌هایی از آثار سوختگی در صورت او ترمیم شود

آمنه

آمنه اسماعیل‌پور دارای مشکلات و آثار سوختگی زیادی در دست و صورت خود است. مفصل‌های دست او به‌کلی خشک شده است و هفته اول مهر تحت عمل جراحی دست قرار می‌گیرد. او همچنین دارای مشکلات تنفسی است و ماه‌ها در بیمارستان تخصصی سوختگی در اصفهان تحت عمل جراحی و زیر دستگاه پرفشار اکسیژن بوده است

سیما

سیما شادکام دارای اثرات زیادی از سوختگی در صورت، دست و کمر خود است. او ابروهای خود را از دست داده و دچار خم‌شدگی انگشت‌های دست شده است. در اولین عمل جراحی صورت بخش‌های از بینی او ترمیم شده و با توجه به اینکه در سن رشد قرار گرفته است، یکی از مشکلات او تجمع گوشت‌های اضافه در صورت است.

سیما

سیما مرادی دارای جراحات و اثرات سوختگی در صورت خود و متاسفانه دو لاله گوش خود را از دست داده است. او در بخش‌هایی از بدن و کمر خود سوختگی‌هایی دارد و شنوایی یکی از گوش‌های خود را از دست داده است.

آرزو

بخش زیادی از صورت آرزو طاهرآبادی دارای اثرات سوختگی است. آرزو بیش از سایر کودکان نیاز به‌عمل جراحی پلاستیک دارد و دارای مشکلات در قلب، کلیه و سیستم تنفسی خود دارد.

شادی

شادی ابراهیمیان، با مشکلات کلیوی و ریوی دست و پنجه نرم می‌کند. آثار سوختگی در صورت او وجود دارد و کمر و دست‌های او بیشترین نقاط سوختگی در بدنش است.

اسرین (فرشته)

اسرین معروفی به همراه آرزو طاهرآبادی دارای سوختگی‌های زیادی در صورتش است. لاله‌های گوش او آسیب دیده و اثرات سوختگی در کمر، بدن و پاهای او وجود دارد.

اسمعه

اسمعه دروی متاسفانه دو انگشت دست خود را طی مراحل درمانی‌اش از دست داده است. اسمعه به‌همراه دیگر دانش‌آموزان حاضر در بیمارستان تخصصی سوختگی در اصفهان دو ماه زیر دستگاه پرفشار اکسیژن قرار داشت و بخش‌هایی از ریه و سیستم تنفسی او ترمیم شده است.